

ترجمه: محمد قاسم آسمایی

ملک خرس

یا

حقیق پشت پرده جنگ در افغانستان

نوشته: محمد یوسف و مارک ادکین

قسمت پانزدهم

عقب نشینی خرس

"برای کسی که از میدان جنگ فرار مینماید نه قوا باقی میماند و نه آبرو"
هومر شاعر نابینای یونان. "الیاد" پانزدهم.

در اواخر ماه مارچ سال 1987 جنرال اختر ترفیع و جنرال چهارستاره ای شد و پیامد قانونمند این ترفیع رتبه، ترک نمودن مقام ریاست عمومی (آی. اس. آی) و در ظاهر امر تقرر در مقام بلندتر یعنی ریاست ارکان کمیته مشترک قوای مسلح بود. این ترفیع رتبه و مقام جدید، دلخواه جنرال اختر نبود و من نیز مانند رهبران تنظیم های جهادی از آن خوشنود نشدم.

جنرال اختر طی هشت سال کار به حیث رئیس عمومی (آی. اس. آی) در واقعیت امر طراح و سازمانده جهاد افغانستان بود. وی توانست با رهبری همه جانبه جهاد، زمینه را برای پیروزی نهایی مجاهدین آماده سازد. جنرال اختر با ارائه اولین پیشنهادات و توصیه ها برای رئیس جمهور، در حقیقت امر در عقب پشت پرده جهاد و جنگ چریکی (در افغانستان) قرار گرفت. او در عرصه سیاسی توانست اتحاد نسبی را در بین تنظیم

های مجاهدین بمیان آورد. او با شناخت دقیق از روحیات افغانها، میدانست که قبل از بلند کردن سر و صداها، سیاسی، در قدم نخست باید پیروزی های نظامی را بدست آورد. او عقیده داشت که رهبران و قوماندانان مجاهدین باید جهاد را نسبت به سیاست ترجیح دهند. او معتقد بود که پیروزی های زودرس و ناتوان سیاسی، جهاد را به شکست حتمی مواجه میسازد.

اختر در سال 1986 زمانی که گرباچف در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست گفت " ضد انقلاب و امپریالیسم، افغانستان را به زخم خونین مبدل نموده است." فروریختن اتحاد شوروی را پیشبینی نمود. چنانچه آن کشور در ماه می همان سال، در مذاکراتی که تحت سرپرستی ملل متحد در ژنیو صورت گرفت، پیشنهاد خروج قوایش را بر اساس یک تقسیم اوقات چهار ساله ارائه نموده و در ماه جون 6000 سرباز بخش نه چندان بزرگ از قوای خویش را که شامل دو جزو تام موتورریزه یک جزو تام تانک و سه جزو تام غیر ضروری دافع هوا و توپچی بود، از افغانستان خارج نمود. همچنان سال 1986 سالی بود که راکت ستینگر در اختیار ما قرار گرفت.

دور شدن جنرال اختر از (آی. اس. آی) پر قدرت ترین مقام در اردوی پاکستان که مصروف مبارزه با ابر قدرت شوروی بود و مقرر شدن در پست تشریفاتی و غیر فعال در واقعیت امر تنزیل مقام او دانسته میشد. وی تا دو هفته بعد از سبکدوشی از آن اداره، مسئولیت بیروی افغان را به جنرال حمیدگل که جانشین او شده بود، تحویل نداد و کماکان به صدور دساتیر و هدایات میپرداخت و این همه ناشی از علاقمندی های شخصی و مسلکی او به امر جهاد دانسته میشد. اما جنرال ضیاء چنین شیوه کار را نپذیرفت و جنرال اختر با اکراه و خلاف خواست باطنی خویش مجبور شد تا اداره امور جهاد را به جنرال حمیدگل بسپارد. این اولین مانع عمده در امر پیروزی جهاد قبل و بعد از خروج قوای شوروی دانسته شده و پیروزی قریب الوقوع را از چنگ مجاهدین خارج ساخت. بنابر ارزیابی های من، جنرال اختر قربانی فشارهای امریکا گردید که از چند سال به اینطرف ادامه داشت و در ماه اپریل تمایلات شخصی رئیس جمهور نیز بر آن علاوه گردید. سفیر امریکا در ظاهر امر علاقمند بود تا جنرال اختر به امور جهاد افغانستان بپردازد ولی در حقیقت امر آنان خواستار ادامه کار وی در این عرصه نبوده و به همین ملحوظ اختر از (آی. اس. آی) سبکدوش گردید.

برای چندین سال متواتر، امریکایی ها و جنرال اختر در مورد بعضی مسائل مهم به تفاهم نرسیدند. امریکایی در صدد بودند تا انتقام شکست ویتنام را از شوروی گرفته و آنان با حقارت افغانستان را ترک نمایند. برای این منظور آنان از موضع نظامی، از جنگ چریکی پشتیبانی و حمایه نمودند. اما زمانی که توازن جنگ به نفع مجاهدین تغییر

نمود و قوای شوروی آمادگی برای خروج را نشان داد، امریکایی ها تصور نمودند که با خروج قوای شوروی، دولت کابل همانند ویتنام جنوبی بسرعت سقوط خواهد نمود و دولت بنیاد گرای اسلامی جانشین آن خواهد شد. این امر به مثابه هوشدار برای آنان و بر علیه آنان بود، زیرا آنان میدانستند که رهبران چون خالص، سیاف، ربانی و مخصوصاً گلبدین یک نوع حکومت مبتنی بر دیکتاتوری مذهبی نوع ایران را ایجاد خواهد کرد که روحیه ضد امریکایی خواهد داشت. برای جلوگیری از این امر، ایالات متحده کوشش نمود، تا نقش رهبران را کاهش داده و از اختلافات ذات البینی ایشان بهره برداری نماید. جنرال اختر با پی بردن با این تمایلات آنان، سعی مینمود تا مانع اقدامات آنها در این جهت گردد.

(سی. آی. ای) برای تسلط کامل بر میدان جنگ در افغانستان، همیشه اصرار میورزید تا (آی. اس. آی) سلاح را به عوض اینکه از طریق تنظیم ها توزیع نماید، باید آنرا مستقیماً در اختیار قوماندانان قرار دهد. به این ترتیب آنان میخواستند تا به عده سلاح داده شود و برای عده دیگری توزیع نگردد. در مقابل ما با این طرح مخالفت نموده زیرا شیوه پیشنهادی آنان سبب ایجاد بینظمی و هرج و مرج و فساد در داخل افغانستان میگردد. لذا ما صرف بر اساس فعالیت ها و عملیات های تنظیم ها، سلاح را توزیع مینمودیم. سرانجام امریکایی ها در سال 1990 موفق شدند تا شیوه دلخواه توزیع مستقیم سلاح را به قوماندانان عملی نمایند که پی آمد آن موجی از اختلافات و عدم کنترل قوماندانان است که آنان در افغانستان همیشه به راه گیری و حمله و غارت سلاح قوماندانان رقیب میپردازند. این حالت کمال مطلوب هم برای امریکا است و هم برای شوروی، زیرا هر دو از استقرار رژیم بنیاد گرا در کابل در هراس بوده و بالاخص اخیرالذکر استقرار چنین دولت را در جوار سرحدات جنوبی خویش خطر بزرگی میدانند.

جنرال اختر در مورد طرح امریکا مبنی بر ایجاد دولت آشتی ملی تحت زعامت ظاهر شاه که در تبعید بسر میبرد، نیز شدیداً مخالف بود. این طرح که در سال 1986 ارائه گردید، در واقع نیرنگی بود برای ایجاد اختلافات بین تنظیم های میانه رو و بنیادگرا. چنانچه گروه اخیرالذکر شاه را شخص بیکیفایت دانسته زیرا طی ده سال وی پنج صدر اعظم را تغییر و تبدیل و در نهایت امر نامبرده وسیله در دست امریکا است. بالمقابل گیلانی که زمانی مشاور غیر رسمی ظاهرشاه بود، استدلال میکرد که با آمدن وی زمینه آرامش فراهم گردیده و رقابت های بین تنظیمی پایان می یابد.

جنرال اختر در مورد طرح دیگر وزارت های خارجه امریکا و پاکستان در مورد نحو و ترکیب ایجاد شورا به منظور تهیه مقدمات برای دولت آینده افغانستان نیز مخالفت نمود. زیرا بر اساس این طرح در ترکیب شورا تمام تنظیم ها دارای تعداد نمایندگان مساوی

میبودند، بدون آنکه مؤثریت و فعالیت های آنها در نظر گرفته شود. بر اساس این طرح تنظیم های که تعداد اعضای آن بیشتر اما در امر جهاد کمتر فعال بودند با تنظیم های که تعداد اعضای آن کمتر، اما نقش برجسته در جهاد داشتند، همسطح دانسته میشدند. من و جنرال اختر این شیوه را غیر عادلانه دانسته و با ایجاد دولت مؤقت قبل از پیروزی مجاهدین نیز مخالفت نمودیم و گفتیم که تنها بعد از خروج کامل قوای شوروی و اشغال کابل توسط مجاهدین، دولت تشکیل شده میتواند.

جنرال اختر میدانست که این طرح وزارت های خارجه امریکا و پاکستان بمنظور ایجاد قطب بندی و افزایش اختلافات بین رهبران و قوماندانان بوده و در نتیجه به ضرر میدان جنگ می انجامد. من و جنرال اختر روی این اصل پا فشاری مینمودیم که به عوض طرح توافقات برای آینده سیاسی افغانستان، باید تلاش نماییم تا جنگ شدت یافته و پیروزی نظامی را حاصل نماییم، زیرا با مطرح ساختن توافقات سیاسی، توجه قوماندانان از جبهه جنگ در افغانستان، به پیشاور که در آنجا موضوع تقسیم مقامات صورت میگرفت، جلب میشد تا دیگران سهمیه آنانرا نه ربایند. بنابر خصلت افغان ها در چنین حالات هیچ کس از کسی دیگری نمی تواند نمایندگی کند.

جنرال اختر میدانست که قائل شدن حق تقدم به فعالیت های سیاسی قبل از اشغال کابل، سبب تضعیف جهاد و مانع پیروزی نظامی میگردد. سیر حوادث طرز تفکر او را تأیید نمود. اما متأسفانه در آنوقت کسی نبود که از موضعگیری او حمایت نماید، اکثریت جنرالان اردو نسبت به او حسود و مناسبات توأم با سوء ظن با او داشتند. او آشکارا با صدراعظم در موضع مخالفت قرار گرفت و امریکایی ها نیز او را به حیث شخص بنیاد گرا و منفور میدانستند. ضیاء در اوایل سال 1987 مصمم شد تا تغییرات را در سطح بالایی (آی. اس. آی) وارد نماید و در این سلسله، سر انجام تصمیم سبکدوشی جنرال اختر را از ریاست (آی. اس. آی) شخصاً اتخاذ نمود و کسی دیگر نمی توانست در مورد برطرفی او نقشی داشته باشد.

اقدامات جنرال اختر در مبارزه با ابر قدرت کمونیستی معجزه آمیز بود. زیرا در اوایل شکست دادن آنان امر غیر ممکن دانسته میشد. او برای نخستین بار از جهاد حمایت و ستراتیژی جنگ را طرح و تحت نظارت خویش قرار داد. برطرفی او در زمان صورت گرفت که شوروی مذاکرات را در مورد خروج قوایش آغاز نموده و استفاده از ستینگر در مقابله با آنها شروع شده بود. در بحبوحه این پیروزی ها، وی سبکدوش گردید. اما نقش او در این پیروزی همیشه باقی خواهد ماند. به باور من، ضیاء برای اینکه این همه دستاوردها و افتخارات جهاد را بنام خود ختم ساخته و از آن برای تقویت موقف خویش استفاده نماید و توأم با وارد کردن فشار از جانب امریکایی ها، او را از (آی. اس. آی)

سبکدوش نمود. با در نظر داشت اینکه، اختر اولین افسر عالی‌مقام نبود که بنابر احساس خطر مستقیم و غیر مستقیم برای رئیس جمهور، سبکدوش گردیده باشد.

عکس العمل من در مورد سبکدوشی جنرال اختر از مقام (آی. اس. آی) از روی ناچاری بود. من بحیث یک سرباز، آرزومند پیروزی در میدان جنگ بودم و این طرز تفکر در انطباق کامل با طرح های او بود. به این معنی که اول باید پیروزی را بدست آورد و سپس قدرت به سیاستمداران واگذار شود. این موضعگیری کاملاً صادقانه بود و حقانیت آنرا حوادث بعدی کاملاً ثابت نمود. زیرا هرج و مرج موجود در افغانستان ناشی از همان اقدامات قبل از وقت سیاسی است، که بدون سنجش اتخاذ گردید.

باوجود که تلاش های بیشتر من معطوف به سازماندهی عملیات بود، اما استفاده از امکانات و اصول سیاسی در جهت پیشبرد جنگ نیز بخشی از زندگی روزمره مرا تشکیل میداد. در عمل بارها دیده شده که اقدامات سیاسی مانع کمک به مجاهدین شده است؛ چنانچه شهزاده یعقوب وزیر خارجه پاکستان کاملاً متعهد به انجام مذاکراتی بود که بین پاکستان و اتحاد شوروی تحت سرپرستی ملل متحد در ژنیو ادامه داشت. او در جریان جلسات به رهبران تنظیم ها در مورد این مذاکرات معلوماتی را ارائه مینمود که قبل از آن همه از طریق وسائل ارتباط جمعی از آن آگاهی یافته بودند و این کار بی ثمر بود که هیچگاه نتوانست اعتماد و تمایل آنانرا به مذاکرات جلب نموده و حتی او نمیخواست نظرات آنها را بشنود. وزارت خارجه ما حق ویتوی کدام فیصله را برای رهبران مجاهدین قائل نبود و در اواخر سال 1986 احترام و اعتماد متقابل بین رهبران و وزارت خارجه به صفر تقرب نمود. چنانچه زمانی که وزیر خارجه در مورد تقسیم اوقات خروج قوای شوروی، نظریات رهبران را جویا گردید، حکمتیار پاسخ داد: « این موضوع بسیار ساده است. برای خروج قوای شوروی باید به همان اندازه وقت داده شود که در طی آن، آنان داخل افغانستان شده بودند. یعنی نه بیشتر از سه روز».

رهبران تنظیمها خواستار آن بودند تا شوروی مستقیماً با آنان داخل مذاکره گردد، در مورد اینکه آنها در سال 1986 حاضر به پذیرفتن این شرط شده بود یا نه، معلومات دقیق ندارم، اما یقیناً که وزارت خارجه ما تمایل نداشت تا از پروسه مذاکرات بیرون قرار داده شود. رهبران تنظیم ها همچنان مخالف هر نوع شرکت حتی برای یک روز، در دولت تحت سرپرستی نجیب الله و یا دست نشانده دیگری شوروی بودند. آنها بر ادامه مبارزه بنام خدا و برای استقرار حکومت اسلامی در کابل پا فشاری نموده، هر نوع سازش را به عنوان خیانت به فداکاری میلیون ها افغان میدانستند. حتی رئیس جمهور ضیاء نتوانست آنانرا در مورد شرکت در حکومت موقت ائتلافی ترغیب نماید. افغانها همیشه انعطاف

ناپذیر اند. در اواخر من نیز به اشتراک در جلسات صاحبزاده چندان علاقمند نبودم زیرا بیش از حد برایم خسته کننده بود.

برید جنرال حمیدگل که قبلاً رئیس اطلاعات نظامی در قرار گاه نظامی بود، در ماه اپریل 1987 جانشین جنرال اختر در (آی. اس. آی) گردیده و برای مدت دو سال آن اداره را رهبری نمود. من در مورد شایستگی و کفایت مسلکی قبلی وی سخنانی شنیده بودم، اما در مدت کارش در (آی. اس. آی) سلسله وقایع رخداد که باوجود خروج قوای شوروی از افغانستان، هرج و مرج موجود در آنجا ناشی از آن است و از این لحاظ من با وی همدردی مینمایم، زیرا پیروزی نظامی را که (آی. اس. آی) در مدت طولانی بدست آورده بود، به سهولت از دست داد و به بن بست مواجه شد.

جنرال حمید گل بدون اینکه مدتی صبر و با مسائل آشنا شده و با رهبران جهادی تبادل نظر و خصلت افغان ها را درک نماید و مطابق با آن وضع را تحلیل و بعداً اقدامات عملی را سازماندهی نماید، به سرعت مانند جاروب نو به رُفتن تمام دستاوردها پرداخت. زیرا مسلک نظامی او زرهدار بود و چنین فکر میکرد که با داشتن یک جزوتام فعال و قوه احتیاط نیرومند میتواند به سرعت بر دشمن حمله نموده و موفقیت را بدست آورد. اینگونه تحلیل و شیوه اتخاذ شده او ممکن در موارد جنگ های منظم و متعارف مطلوب و سبب موفقیت گردد، اما در جنگ پارتیزانی امکان عملی شدن آن ناممکن بود. حمید گل از اختلافات و تضاد بین تنظیم ها و قوماندانان هیچگونه آگاهی نداشت و نمیدانست که آنان اجازه نمیدهند که افراد تنظیم رقیب از ساحه تحت تسلط آنان عبور نماید، چه رسد به اینکه برای عملیات بزرگ آنان با یکدیگر همنوایی و تشریک مساعی نمایند.

من تمام این مطالب را برایش توضیح نمودم اما وی با آن مخالفت نمود، من بحیث سرباز ناگزیر شدم تا اوامر او را اطاعت نمایم و برای تعمیل دساتیر او مجاهدین زیادی را از هم تنظیمها احضار و برای ایجاد "نیروی ضربه"، آنان را تحت آموزش نظامی قرار داده و چهار هفته تلاش نمودم تا مسائل مالی، اکمالاتی و چگونگی سوق و اداره آنان را تنظیم نمایم که کمتر موفقیت نصیب ما شد. در این فاصله حمیدگل نیز تا اندازه با خصلت شخصیت های افغان پی برده و با من همنوا شد که باید برای اجرای همچو اقدامات مدتی صبر نمود.

در این زمان، من تقاعد خویش را پیشبینی نمودم، زیرا در اواخر اپریل 1987 برایم اطلاع داده شد که موضوع ترفیع من به رتبه جنرالی به کمیسیون ترفیعات محول شده است. از شنیدن این خبر بسیار مأیوس شده، اما متعجب نشدم. من میدانستم که ارتقای رتبه من ناممکن است زیرا با جنرالان عضو کمیسیون هیچگونه شناخته نداشته و نه تحت

اثر آنان وظیفه اجرا نموده بودم و آنان نیز شناخت از من نداشتند. تمام معلومات آنان در این خلاصه میشد که مدت چار سال در (آی. اس. آی) وظیفه اجرا کرده ام. اعضای کمیسیون یقیناً فردی را که میشناختند، نسبت به کسی که در اداره ای کار کرده که همه نظر خوب به آن ندارند، ترجیح میدادند. من باور دارم که رئیس جمهور ممکن نظر مساعد نسبت به من داشته بوده باشد، اما در آن زمان این موضوع آنقدر حایز اهمیت نبود. برایم پیشنهاد شد تا حفظ رتبه موجود به وظیفه ادامه دهم، اما من مدت ها قبل در صدد اخذ تقاعد بودم اما نمیتوانستم آنرا مطرح نمایم زیرا در اینصورت من مستحق حقوق تقاعد نمیشدم. به همین ملحوظ جنرال اختر و حمیدگل اصرار ورزیدند تا به وظیفه خویش ادامه دهم. حتی رئیس جمهور نیز تذکر داد که به تقاعد من موافقه نخواهد کرد.

با در نظر داشت حالت فوق من حاضر شدم تا تعیین جانشین من، صرف برای چند ماه به وظیفه خویش ادامه دهم. سیر حوادث نشان میداد که تمام دستاوردهای جنگ که من آنرا گردانندگی کرده بودم توأم با افتخارات من بسوی نابودی کشانیده میشود. من معتقد بودم که فقط با فشار نظامی میتوان پیروزی تمام عیار را بدست آورد، اما در عوض تغییرات کلی سیاسی و سازش در حال شکل گرفتن بود که سبب تضعیف جهاد میگردد. حتی رئیس جمهور ضیاء خطاب به رهبران تنظیم ها گفت که باید در حکومت موقت با نجیب الله اشتراک نمایند. از نظر من چنین موضعگیری یک بدبختی بزرگ بود. هرگاه پیروزی نظامی حاصل میشد، امریکایی ها آنرا به ضرر خویش محاسبه مینمودند، لذا در صدد برآمدند تا مانع اشغال نظامی کابل توسط تنظیم های بنیادگرا شوند.

من نمیتوانیم از نقل کردن نامه قوماندان مشهور عبدالحق که دو سال بعد از تقاعد من به تاریخ اول جون 1989 عنوانی نیویارک تایمز نوشته شده، خود داری نمایم. در این نامه خواسته ها و تمایلات اکثریت مجاهدین در طول جنگ انعکاس یافته بود. در نامه خطاب به حکومت ایالات متحده امریکا نوشته شده بود: « دولت شما مدعی بوده که بر علیه رژیم دست نشانده شوروی، از مقاومت حمایت مینماید، اما تا حال که این رژیم دست نشانده در کابل مسلط است و نجیب الله نه وزیر صحنه و نه هم وزیر تعلیم و تربیه بوده، بلکه او وزیر کشتار و شکنجه بود و در زمان ریاست جمهوری وی ما چند هزار قربانی دیگر هم دادیم... در جنگ بیش از یک میلیون نفر کشته شده و هفتاد فیصد کشور ویران گردیده و پنج - شش میلیون هم مهاجر گشته اند. با وجود این همه شما خواستار اشتراک ما در یک دولت با قاعده وسیع با رئیس جمهور نجیب الله هستید. در حالی که شما برای کورت والداهیم بخاطر نقشش در جنایات چهل و پنج سال قبل ویزه نمی دهید، اما از ما میخواهید که با هتلر کشورمان مصالحه نماییم.»

برای مدتی در حالت دودلی و تردد قرار داشتم که آیا برایم اجازه ترک وظیفه را خواهند داد یا خیر. در مورد با جنرال اختر در دفتر کارش صحبت طولانی داشتم، وی اصرار می‌ورزید که باید به وظیفه ادامه دهم و کوشش مینمود تا در مورد مرا قناعت دهد. اما زمانی که من گفتم که هیچ چیز نمیتواند در تصمیم من تغییر وارد نماید، وی نیز جدی شده و گفت که شما هرگز متقاعد نخواهید شد. سرانجام برای حمیدگل گفتم که من از حقوق تقاعد خود منصرف، لطفاً تقاعد را منظور نمایید. وی با تلاش زیاد توانست تا سر انجام منظوری تقاعد را از مقامات حاصل نماید و از این لحاظ من مدیون و سپاسگذار او هستم.

من قبل از ترک (آی. اس. آی) و اردو بتاريخ هشتم اگست سال 1987 به کمیته نظامی تعهد سپردم که به عنوان یک فرد غیر نظامی برای ارائه کمک به امر جهاد بر خواهم گشت. به همین لحاظ بعد از جابجا ساختن فامیل در کراچی و تنظیم زندگی آنان به تاریخ چهارم اپریل 1988 تکت طیاره را به عزم سفر به راولپندی ریزرف نمودم تا دوباره به جنگ باز گردم، و قبل از سفر برای جانشین خویش در (آی. اس. آی) تلفن و او را از تصمیم خویش آگاه ساختم، اما نامبرده برایم توصیه نمود تا مدتی این بازگشت خویش را به تأخیر اندازم، زیرا او گفت که برای انجام عملیات در سلاحکوت های تنظیمها، سلاح و مهمات به اندازه کافی وجود ندارد. لذا الی اکمال شدن آن منتظر ماندم، اما یک هفته بعد از آن آگاهی یافتم که سلاحکوت او جره در قرار گاه قبلی من منفجر و تمام سلاح و مهمات و تجهیزات موجود در آن از بین رفته است.

ماه جنوری سال 1989 یکی از سردترین ماههای افغانستان بود که در اواسط آن بخش زیادی از قوای شوروی افغانستان را ترک نمودند و با خروج نیروهای عقبی آن به روز پانزدهم فبروری، پروسه عقب نشینی آن تکمیل گردید. واسیلی ساوینوک اپریتر مخابره سخت منتظر برگشت و دیدن رفقاییش در مسکو بود. او مدت یک سال وظیفه را در پسته نزدیک قرغه و جاده ممتد به غزنی سپری نموده بود. پوسته وی که در نقشه های نظامی شوروی بنام تپه (31) نامیده شده، در اطراف یک ذخیره آب بصورت کانکریتی اعمار و دارای خندق های ارتباطی متعدد بود که با محل قومانده ارتباط داشت. او با چند سرباز دیگر در اطراف آتش مصروف گرم نمودن دستهای خویش بود تا بعداً به ادامه پهره دو ساعته بپردازد. در دیوار پوسته این شعار نصب شده بود: «کماندوها وظایف خود را در افغانستان با افتخار انجام دهید!». اطراف این پسته، همه جا سیاه و سپید و یخبندان به نظر میرسید. در یک جناح آن یک زنجیر تانک و دو میل هاوان 122 میلیمتری جابجا گردیده و توسط بوجی پر از ریگ حفاظت میشد و جزء از پوسته های کمر بند امنیتی کابل بود. سربازان موجود بی صبرانه منتظر بودند تا آنرا به سربازان افغان (سبزه ها) که عساکر شوروی آنان را اینگونه می نامیدند، تسلیم نمایند.

در شمال شرق کابل در پایگاه هوایی دگروال الکساندر گلووانف مسؤل تأمین امنیت میدان هوایی و باز نگهداشتن آن تا خروج کامل قوای شوروی از افغانستان بود. با وجود که قوای شوروی عمدتاً از طریق شاهراه سالنگ باز میگشتند، اما در میدان هوایی کابل پیهم هواپیماهای نظامی ترانسپورتهی ایلوشن رسیده از تاشکند در حال فرود و یا پرواز بودند. طیارات بم افکن بمنظور تأمین امنیت قطارهای که در حال برگشت بودند، مستقیماً از خاک شوروی پرواز نموده و بم های 1200 پونده را فرو میریختند. دگروال گلووانف برای تأمین امنیت میدان هوایی مصروف تنظیم پروازهای هلیکوپترهای توپدار بود تا حملات دشمن را خنثی سازد. وی در مورد به خبر نگار سندی تایمز گفت که: « آنها خوب آموزش دیده و برای جنگ در مناطق کوهستانی آماده اند... و تا هنوز هم به رهنی میپردازند... شما با آنها (مجاهدین) چهره به چهره مواجه نمی شوید، آنها همیشه از عقب فیر مینمایند» چه تعریف خوبی از جنگجویان چریکی.

در کابل با خروج قوای شوروی در بین هواخواهان و طرفداران مجاهدین شور و شعف زیاد به وجود آمد، و برعکس کمونیستها نمیتوانستند بدون آنان مدت درازی دوام یابند. در بین دیپلمات های خارجی نیز عدم اطمینان احساس میشد با بسته شدن سفارت امریکا، سفارتخانه های دیگر نیز دروازه های خویش را بسته و دیپلماتها و فامیلهای آنانرا از افغانستان بیرون نموده و وانمود میکردند که این تلاشی است برای نجات ماندن از کشتی در حال غرق شدن. و در ضمن میگفتند که با آمدن رژیم جدید به سرعت دوباره باز خواهند گشت. از نظر من بسته شدن سفارت امریکا قدری حیرت انگیز بود، زیرا این حرکت آنان بیانگر این بود که تا حال آنان توسط شوروی ها محافظت میشدند و حال با پیروزی مجاهدین، در حالت ترس و هراس قرار گرفته اند، در حالی که ما از متحدان آنان بودیم. صحنه پائین نمودن بیرق امریکا در حضور یازده تن از کارمندان سفارت از جمله چار نفر نظامی و عجله برای رفتن به میدان هوایی بسیار جالب بود. برف باری شدید سفر آنها را برای بیست و چهار ساعت به تعویق انداخت. به پیروی از آنان، انگلیس ها سفارت مجلل خویشرا از زمان تسلط استعماری آن ترک نمودند. در هفته بعدی فرانسه و اطریش با این استدلال که بزودی با بهبودی وضع برخوانند گشت، سفارت خانه های خویش را بستند.

خروج قوای شوروی طبق پلان تکمیل گردید و بتاریخ پانزدهم فبروری آخرین سرباز شان از پل حیرتان به سمت ترمز عبور نمود. طی هفته های گذشته، هزاران نفر از سربازان شان سوار بر لاریها و زرهپوش ها از طریق شاهراه سالنگ به آغوش مادر وطن باز گشته بودند. معمولاً آنان هر شب از کابل یک لوای خویش را در حالی که اجناس کمیاب در وطن شان مانند تلویزیون پاناسونیک و سایر لوازم برقی را با خود میداشتند خارج میساختند. برخی از آنان مدالها و نشان ها را بر سینه آویخته و سگ های

را با خود داشتند. این خروج تا حدی خروج با وقار بود، زیرا دیپلماتهای شوروی، مانند دیپلماتهای امریکایی در چهارده سال قبل حین سقوط سایگون از طریق بام سفارت بواسطه هلیکوپتر مجبور به فرار نگریده بودند. یک روز بعد از خارج شدن آنان، دکانداری در کوچه مرغ فروشی گفت: «سرباز سرخ نه پول داشت و نه ادب، من وقت خود را با آنان ضایع نمی‌کردم. آنان در نظر من مشابه به یک دهقان بود. فکر میکنم تا دوباره دیدن توریستها و هیپی‌ها جنگهای زیادی را شاهد خواهیم بود.»

آخرین فرد که افغانستان را ترک نمود تورنجرال بوریس گروموف بود که خانمش قبلاً فوت نموده بود. بعد از عبور از پل حیرتان پسر خویش ماکسیم را در آغوش گرفت. او سه مرتبه در افغانستان خدمت نموده بود. او مسئولیت دشوار عقب نشینی قوای شوروی بدون تلفات و ضایعات را به عهده داشت و توانست با اتخاذ تدابیر مؤثر جلوگیری کننده بدون کدام فاجعه و تلفات زیاد این وظیفه را انجام دهد. به قول او تنها یک سرباز در 20 کیلومتری شمال کابل به ضرب گلوله کشته شد. او به پاداش این وظیفه اش لقب قهرمان شوروی را کسب و به حیث قوماندان حوضه نظامی کیف که مقام مهم بود، مقرر گردید.

در همان روز، هزاران میل دورتر در دفتر مرکزی (سی. آی. ای) در لانگلی ویرجینیا، رئیس آن سازمان ویلیام وبستر که جانشین ویلیام کیسی شده بود، دعوت خاص شامپاین را ترتیب داده و جام‌ها به مناسبت پیروزی و اخذ انتقام شکست در ویتنام برداشته شد، در حالی که دولت شوروی مصروف شمارش تلفات جانی و مالی بود که در طی جنگ نه ساله بر آنها وارد گردیده بود. قوای شوروی در نتیجه کمک‌های تسلیحاتی امریکا به مخالفین دولت افغانستان، همانند که شوروی مخالفان دولت را در ویتنام کمک مینمود، از افغانستان عقب نشینی نمود. به باور من بعد از امضای توافقات ژنو در ماه اپریل 1988 علاقمندی امریکا به ادامه جهاد در افغانستان کاسته شد و آنان به عوض پیروزی نظامی، مایل به سازش و تفاهم شدند. هدف اصلی امریکا از این تغییر جهت، جلوگیری از استقرار دولت بنیادگرای اسلامی در کابل بود زیرا در این صورت یک دشمن با دشمن دیگری تعویض میگردید. که در صفحات بعدی در مورد آن توضیحات داده خواهد شد. جالب این است که در این راستا اتحاد شوروی نیز با آنان هم‌نوا بود، زیرا آنان نیز از تحریک احساسات مذهبی در جمهوری‌های اساسی میانه خویش، در شمال دریای آمو در هراس بودند. بعد از موافقه شوروی در مورد خروج قوایش از افغانستان، هردو ابر قدرت، در صدد آن شدند تا جلو پیروزی نظامی قاطع مجاهدین گرفته شود.

شوروی برای رسیدن به این هدف تعداد زیادی از وسایط و تجهیزات نظامی را در اختیار قوای مسلح افغانستان گذاشت و بر اساس معلومات من، گروموف آخرین سرباز شوروی نبود که افغانستان را ترک نمود. زیرا بعد از خروج قوای آن کشور، صدها

نظامی آن کشور تحت نام مشاور باقی ماندند که در فعال ساختن و استفاده راکت های سکا در متوسط زمین به زمین همکاری نموده، چنانچه در جنگ جلال آباد در اواسط سال 1989 مورد استفاده قرار گرفت. ضایعات و تلفات اتحاد شوروی در جنگ افغانستان عبارت بود از 13000 کشته، 35000 مجروح و 311 سرباز لادرک. بر اساس گزارش ها مصارف روزانه آنان در حدود یک میلیون ربل بود که بعد از خروج آنان نسبت بلند رفتن قیمت ها، این رقم افزایش یافت و تنها اکمالات لوژستیکی شوروی میتوانست دولت نجیب الله را سر پا نگهدارد. بر اساس منابع امریکایی، شوروی بعد از خروج قوای آن از افغانستان هر ماه معادل 300 میلیون دالر تجهیزات نظامی، مواد غذایی و مواد سوخت را در اختیار دولت افغانستان قرار داده و در ظرف شش ماه حد اقل 3800 پرواز برای این منظور صورت گرفته است. در حال که امریکایی ها در سال 1988 600 میلیون دالر را مصرف نموده بودند که تفاوت زیادی بین هردو مصرف به ملاحظه میرسد.

عده بر این نظر اند که شوروی در افغانستان به شکست نظامی مواجه نشده است، اما من به حیث سربازی که مدت چار سال جنگ را بر علیه آنان سازماندهی نموده ام، مخالف این طرز تفکر هستم زیرا بدون تلاش مجاهدین و از طرق سیاسی و مذاکرات به هیچوجه آنان افغانستان را ترک نمی نمودند. کمونیستها در این مدت تنها بر شهرها، پایگاه ها و تا اندازه بر خطوط اکمالاتی کنترل داشته و سربازان شوروی توانایی آنرا داشتند تا عملیات خورد و بزرگی را به راه اندازند. آنان از عملیات در شب در هراس بوده و بدون انگیزه میجنگیدند. آنان به عوض جنگ در کوه ها و تپه ها، در عقب زرهپوش ها خود را پنهان میساختند. وارد شدن ستینگر در عرصه جنگ، که روزانه طور متوسط یک فروند هواپیما را ساقط میساخت، قوای شوروی را به این نتیجه گیری رساند که پیروزی آنان دشوار است. در صورت که اردوی منظم، نتواند قوای چریکی را مضمحل سازد، به مفهوم شکست آن تلقی میگردد و شوروی ها بعد از خروج آن به این حقیقت پی بردند. برای پیروزی در جنگ بر علاوه موجودیت نیروی کافی، منابع پولی فراوان و تجهیزات لازمی نیز ضرور است و گرباچف حاضر نبود چنین مصارف گزاف را بپردازد.

گرباچف که جمله از جمله مخالفین درجه اول هجوم بر افغانستان بود و با کشیدن قوای شوروی مورد ستایش قرار گفت. در اثر مداخله شوروی در افغانستان پرستیژ بین المللی کرملین خدشه دار و کشورهای اسلامی در مخالفت با آن قرار گرفته و نفوذ آن در کشور های غیرمنسلک کاهش یافت و مناسبات آن با چین تیره تر گردید. من مطمئن هستم که قوماندانی اعلی قوای شوروی حینکه در مورد مصارف در جهت پیروزی نظامی مطالب را مطرح ساختند، گرباچف تصمیم گرفت تا قوای آن کشور به سرعت عقب نشینی نماید.

این ابتکار وی مورد تشویق کشورهای غربی نیز قرار گرفت و به حیث شخص مسلح معروف گردید و به تدریج گویا این مداخله به باد فراموشی سپرده خواهد شد. همین اکنون که من مصروف نوشتن این کتاب هستم (سپتمبر سال 1990)، وزیر خارجه اتحاد شوروی حین صحبت در ملل متحد، حمله عراق را بر کویت محکوم نمود و اینکه گویا کشور متبوع وی هیچگاهی چنین حمله ننموده است. زیرا حافظه سیاستمداران همیشه ضعیف است.

با امضای توافقات ژنو در واقعیت امر، ستراتیژی پیروزی در جنگ به شکست انجامید و آنهم در زمانی که با خروج قوای شوروی امکان پیروزی نظامی مجاهدین از جانب همه بشمول شوروی و افغانها پیشبینی میشد. با تغییر سیاست ایالات متحده امریکا در جهت جلوگیری از این پیروزی، قوای شوروی در صدد تقویه هرچه بیشتر قوای مسلح افغانستان بود. چنانچه راکت های سکاد را در اختیار آنان قرار داد و قوای افغانی در اطراف شهرها و پایگاهها و محلات ستراتیژیک بمنظور مدافعه و حفاظت کابل جایجا گردید. کابل در این ستراتیژی مقام اول را داشت و برای این منظور به تقویه کمر بند های امنیتی و دفاعی آن پرداخته و برای اکمالات آن شوروی از طریق زمین و هوا اقدام نمودند. طراحان شوروی در مورد بقای قوای مسلح افغانستان بعد از خروج قوای آنها، در شک و تردید قرار داشتند، هرگاه دولت نجیب الله میتواند مقاومت نماید، در آنصورت زمینه مساعد برای حل و فصل سیاسی معضله بوجود آمده میتواند. امریکا و شوروی تمایل نداشتند تا مجاهدین به پیروزی نظامی دست یابند. به عباره دیگر هدف امریکایی ها، با خواستهای شوروی ها همگون گردیده و برای تحقق آن حاضر بودند تا از امکانات سیاسی و نظامی استفاده نمایند.

در عرصه نظامی، باوجود که آنان در مورد متوقف ساختن ارسال سلاح و مهمات به متحدین خویش توافقی را امضاء ننموده بودند، اما امریکا به توقف سلاح اقدام نمود و زمانی که من در مورد سوال نمودم، آنان گفتند که این اقدام به منظور جلوگیری از به تعویق انداختن پروسه خروج قوای شوروی صورت گرفته است. بنابر نتیجه گیری من، در واقعیت امر، این اقدام ادامه تغییر پالیسی آنان بود، زیرا بعد از تکمیل شدن خروج قوای شوروی این تصمیم آنان همچنان ادامه یافت.

حامیان مجاهدین در کنگره امریکا صدای اعتراض خود را نسبت کاهش در ارسال سلاح و مهمات بلند نموده و دو نفر از سناتوران خواستار تحقیقات کنگره در مورد شدند. واشنگتن تایمز در اوایل اپریل 1989 گزارش داد که سناتور Orrin Hatch عضو کمیته اطلاعاتی سنای ایالات متحده از رئیس آن کمیته تقاضا نموده تا در مورد عملکرد (سی. آی. ای) در افغانستان استیضاح شود. سناتور نامبرده در مورد ارسال سلاح از طرف

شوروی ابراز تشویش نموده، در حالی که در مقابل در محموله های ارسالی ایالات متحده امریکا کاهش رونما شده است. روزنامه تایمز لندن چار ماه بعد از زبان رئیس کمیته اطلاعات نتنها این کاهش را تأیید کرد، بلکه از آن دفاع نیز نمود. آقای Anthony Beilenson خاطر نشان ساخت که "چون قوای شوروی از افغانستان خارج شده است، لذا بعد از این ارسال کمک های نظامی به شورشیان افغان به نفع ما نیست." این مهمترین سند در مورد پالیسی جدید امریکا است.

حتی چارلز ویلسن دوست من نیز آن شور و شوق قبلی را در مورد پیروزی نظامی از دست داده بود. طوری که من درک کردم بسیاری از مقامات امریکایی از اجراءات و اقدامات (آی. اس. آی) و خاصاً دستاوردهای من در "پیروی افغانی" رنجیده خاطر بودند، زیرا آنان همیشه تلاش داشتند تا ادامه جنگ را بصورت مستقیم تحت کنترل خود داشته باشند. با تبدیلی جنرال اختر و متقاعد شدن من، برای آنان زمینه آن مساعد شد تا افراد بی تجربه و جدیداً توظیف شده در (آی. اس. آی) را تحت تاثیر قرار دهند. Bill McCollum عضو مجلس نمایندگان از فلوریدا در ماه اپریل 1990 در مجله «بینش» نوشت: تا زمانی که (آی. اس. آی) تحت کنترل در آورده نشده، باید تمام کمک های نظامی امریکا به پاکستان که سومین کشور در یافت کننده آن است، اگر قطع نمیگردد، حد اقل باید در مورد آن تجدید نظر صورت گیرد.

قدم بعدی امریکا استفاده از تکنیک های دیپلماتیک بود و بهترین روش در این عرصه، دامن زدن به اختلافات بین تنظیمها و بهره برداری از رقابت های ذات البینی آنان دانسته میشد. با خروج قوای شوروی، مجاهدین پیروزی را بدست آوردند، زیرا ملحدین از کشور خارج شده بود. هرگاه آنان قبلاً برای مبارزه با دشمن مشترک متحد گردیده بودند، با خروج آن، تنظیمها و قوماندانان بیشتر در صدد تأمین منافع سیاسی خویش گردیده و غرق در جنون قدرت طلبی گردیدند. حسادت ها، کینه توزی ها و جاه طلبی های که موقتا در جنگ بر علیه شوروی فراموش شده بود، بار دیگر عود نمود و افزایش یافت. ایالات متحده امریکا، آگاهانه و هدفمند به این اختلافات دامن زده و آنانرا در مورد تحریک مینمود تا به عوض پرداختن به مسائل نظامی بیشتر در گیر مسائل سیاسی شوند. در چنین فضا رهبران تنظیمها و قوماندانان به عوض پرداختن به مسائل داخل افغانستان، توجه بیشتر به پیشاور داشتند، زیرا در آنجا تصامیم سیاسی اتخاذ میگردید. ایالات متحده امریکا در صدد بازگرداندن ظاهرشاه بود و برای این منظور طرح شورای را ارائه نمود که در آن تمام تنظیمها بدون در نظر داشت مؤثریت، دارای تعداد مساوی نمایندگان باشد. آنان همچنان ایجاد دولت موقت افغانستان را در پاکستان تشویق نموده، در حالی که میدانستند که از طرف کسی از جمله خودشان به رسمیت شناخته نخواهد شد. به نظر من

همه این اقدامات بخاطر این صورت می‌گرفت تا وحدت مجاهدین از بین رفته و قدرت آنانرا در ادامه جنگ تضعیف نمایند.

جنرال حمیدگل ناآگاهانه با اجراءات خویش در جهت تعمیم این خواسته های آنان کمک مینمود. او بحیث افسر حرفه وی علاقمند بود تا جهاد را بطور مؤثر ادامه دهد و برای پیشبرد آن ضرورت بود تا تغییرات در سیستم نظم موجود سوق و اداره مجاهدین بوجود آورده شود. قدم نخست در این راستا تلاش در جهت تبدیل کردن نیروی چریکی به یک قوای منظم نظامی بود. برای تحقق این امر او به عوض رهبران تنظیمها، بیشتر با مقامات نظامی آنان در تماس و تفاهم شد و برای اینکار خودش در راس کمیته نظامی قرار گرفت و در این راستا او از حمایه رئیس جمهور نیز برخوردار بود، زیرا رئیس جمهور نیز در این تصور بود که بعضی رهبران در صدد گرفتن قدرت بیش از حد میباشند. حمیدگل برای کاهش قدرت رهبران، دوباره شیوه توزیع مستقیم سلاح را به قوماندانان مروج ساخت که سبب خوشنودی ایالات متحده و (سی. آی. ای) که از آغاز طرفدار این شیوه بودند، گردید.

در زمانی که من در (آی. اس. آی) بودم، امریکایی ها استدلال مینمودند که توزیع مستقیم سلاح به قوماندانانی که مستقیماً در جنگ دخیل اند سبب تحرک و فعالیت بیشتر آنان میگردد. اما در عمل ما از این شیوه تجارب تلخی را بدست آوردیم، از جمله فساد و هرج و مرج پیامد آن بود. تنها برای اجرای عملیات خاص این طریقه مثمر واقع میشد. توزیع مستقیم سلاح به قوماندانان اگر از یک طرف نقش رهبران را تضعیف نموده و سبب تشدید رقابت بین آنان میشد، از جانب دیگر حسادت ها، رقابت ها و جنگ های بین قوماندانان را نیز باعث میشد. چنانچه بارها دیده شد که قوماندانان که نتوانسته از (آی. اس. آی) سلاح را بدست آورد، با کمین گیری در راه کاروان قوماندان رقیب، سلاح و مهمات آنرا غارت مینمود. (آی. اس. آی) توانمندی آنرا نداشت تا صدها قوماندان پراکنده را تحت کنترل داشته باشد، چنانچه افتضاح کویته در سال 1983 ناشی از همین گونه اقدامات بود که منجر به توظیف من در (آی. اس. آی) شد.

نقص بزرگ دیگر ناشی از اینگونه توزیع سلاح این بود که مقدار زیاد سلاح در کمپ اوجره ذخیره گردیده که در نتیجه انفجار شدید از بین رفت و در آستانه خروج قوای شوروی این مصیبت بزرگی برای مجاهدین بود. چنانچه به عوض اینکه محموله های زیاد رسیده انواع مختلف سلاح و مهمات به دیپوهای تنظیم ها توزیع گردد، همه در یک محل در کمپ اوجره ذخیره گردید و در اوایل ماه اپریل 1988 چند روز قبل از امضای توافقات ژنو با یک انفجار عظیم از بین رفت و امریکا نیز از ارسال سلاح خودداری

ورزیده و ضربات ناشی از شکست در حمله بر جلال آباد، همه عوامل بود که مجاهدین نتوانستند به پیروزی دست یابند.

- 1 pdf-<http://rahema.org/app/download/5791166816/haqaiq+pushte+parda>
- 2 pdf <http://rahema.org/app/download/5791240484/talak+khers.pdf2>
- 3.pdf-<http://rahema.org/app/download/5791308556/talak+khers+>
- 4.pdf--<http://rahema.org/app/download/5791377761/talak+khers+ia+hqaiq+pushte++parda+>
- 5.pdf--<http://rahema.org/app/download/5791437998/talak+khers+>
- 6.pdf-<http://rahema.org/app/download/5791494738/talak+khers+>
- 7.pdf-<http://rahema.org/app/download/5791553262/talak+khers>
- 8 pdf-<http://rahema.org/app/download/5791634267/talak+khers>
- 9 pdf-<http://rahema.org/app/download/5791667997/talak+khers+->
- 10.pdf-<http://rahema.org/app/download/5791727252/talak+khers+>
- 11 pdf-<http://rahema.org/app/download/5791775143/talak+khers->
- 12 pdf <http://rahema.org/app/download/5791831395/talak+khers>
- 13pdf<http://rahema.org/app/download/5791869243/talak+khers+>
- <http://rahema.org/app/download/5791921997/talak+khers--+14.pdf>